**جمع بندی بحث عقل در اصول :**

مطلب 1 : مقدمات کلان

**جمع بندی حجیت عقل: قبل از اینکه وارد انواع عقل و کارکرد های عقل در فضای فقه و اصول برویم لازم است چند نکته را تذکر بدهیم :**

1. در بحث حجیت عقل رسیدن به یک جمع بندی خیلی مهم است. بحث حجیت عقل متاسفانه در کتب اصولی ما جامع و منسجم بیان نشده که این یکی از ضعف ها و کاستی های اصول فقه شیعه است. به مباحثی گفته شده اما یک باب منسجم و جامع در این باره نداریم در حالی که در جاهای مختلف فقه و در اصول به ابعاد آن پرداخته اند. متاخرین سعی کرده اند این مباحث را جمع کنند.
2. یک کاری که باید در اصول می شد و در آن شکی نیست این است که حداقل باید به این می پرداختند که عقل چگونه می تواند در عرض کتاب و سنت منبع یافتن احکام و منبع پیدا کردن احکام شرعی باشد. خیلی خوب بود برای هر کدام از اینها یک باب باز می شد، که برای بقیه باز کرده اند اما برای عقل باز نکرده اند. آنگاه در آن به عقل منبع می پرداختند. یعنی مباحثی از عقل که می تواند مستقل از شرع و نقل و کتاب و سنت به حکم شرعی برسد. متاخرین سعی کرده اند تا حدی به آن بپردازند. در متقدیمین این یک نقطه ضعف است ولی متاخرینی مانند مظفر یک باب جدا باز کرده اند که شاید مفصل ترین بحث عقل که در کتاب اصولی آمده همین جا باشد.
3. این تازه یک کار حداقلی است. اما به نظر ما باید یک کار حداکثری نیز می شود کرد. آن هم این است که تمام کارکردها و کاربردهایی که عقل در فقه و فهم قانونی دین دارد جمع کنیم چه مستقیم چه غیر مستقیم چه بعید چه قریب. با این کار خیال انسان راحت است که انواع و اقسام کارها و کارکردهایی که عقل می تواند به هر طریقی در فقه داشته باشد جمع می شود. انسان در این صورت یک نقشه جامع دارد. اگر این نقشه جامع بود مثلا ده کار شد، آنگاه تازه می شود در این ده تا نشان داد که عقل منبع دقیقا کجاست.

**مطلب 2 : انواع کارکردهای عقل در فقه**

پس در اینجا نه تنها یک باب در عقل منبع جمع می کنیم، بلکه تمام کارکردهای عقل در حیطه فقه را باید جمع کنیم و آنگاه در بین آنها جایگاه عقل منبع را باید مشخص کرد.

بررسی نظر استاد علیدوست در کتاب فقه و عقل :

**در کتاب فقه و عقل آقای علیدوست نوع دسته بندیشان بر اساس عقل ابزاری و عقل مستقل است و می فرماید گاهی عقل جنبه استقلالی و منبع پیدا می کند و این همان بحثهایی است که در مستقلات عقلیه و غیر مستقلات عقلیه بحث هایش گذشت و گاهی هم جنبه غیر استقلالی پیدا می کند و در زیر مجموعه غیر استقلالی 3 کاربرد اصلی برای عقل می شمارند :**

**وقتی عقل ابزاری پیدا می کند و تا 7 کاربرد و جنبه ابزاری بودن را برای عقل برمشمارند**

**وقتی عقل جنبه ترخیص و تامین پیدا میکند**

**وقتی عقل جنبه تسبیبی پیدا میکند**

**تقسیم بندی استاد علیدوست :**

1. **عقل :**
	1. **استقلالی است : مراد از استقلالی یعنی عقل در کنار کتاب و سنت ، دلیل حکم شرعی قرار بگیرد و خودش منبع یک حکم شرعی باشد که خود این مورد دو دسته می شود ( ص 65 کتاب فقه و عقل ):**
		1. **مستقلات عقلیه**
		2. **غیر مستقلات عقلیه**
	2. **غیر استقلالی : نقش عقل در اجتهاد نه به عنوان دلیل مستقل بر حکم فرعی فقهی است که ب یکی از سه حالت زیر دسته بندی می شود : (ص 162)**
		1. **کاربرد آلی : وقتی عقل در خدمت منابع دیگر قرار می گیرد که ایشان بصورت تتبعی تا 7 مورد را برای آن بیان کرده اند : (ص 163-164 کتاب فقه و عقل )**

**تذکر : ایشان نام گاری نکرده اند و این نامگذاری با توجه به محتوای ایشان خودمان انجام دادیم و البته در آخر خواهیم گفتا ممکن است اینها با هم تداخل داشته باشند**

1. **عقل اثبات کننده شارع :**
2. **عقل حجبت ساز : عقلی که حجیت ادله دیگر را تثبیت می کند که بعضا از حجیت قطع ، تا حجیت ظنون مانند خبر واحد و ...را به ان دانسته اند**
3. **عقل مفسر : عقلی که به تفسیر سایر ادله می پرداد و عامی را از عموم می اندازند و تقیید می زنند یا از خاص استفاده عموم می کنند ( ص 166 مثال فروش اصلحه به کفار )**
4. **عقل داور : عقلی که در تعارض ادله به داوری بین ادله می پردازد**
5. **عقل مصحح : عقلی که در پذیرفتن یا نپذیرفتن سند رایات بکار می رود ( چه در جرح و تعدیل راویان بر مبنای حجیت خبر قه و چه در پذیرفتن ممون صدق روایت بر مبنای حجیت خبر موثوق عقل در ادراک تحلیل کارایی دارد**
6. **عقل مفهوم گیر : استفاده از عل برای گرفتن مفاهیم**
7. **عقل قیاسی : استفاده از عقل برای شکل دادن استدلال و قیاس است که این شایع ترین نوع آن است**

1. **کاربرد ترخیصی و تامینی : وقتی عقل برا نفی حکم و وظیفه شرعی به کار می رود و خاطر مکلف را از ناحیه تکلیف و عقاب آسوده می ند (ص 173 )**

**روح حرف ایشان این است که در دئتای قبلی یا عقل منبع و دلیل بود یا ابار و آلت استخراج حکم شرعی بود اما در اینجا اصلا به حکم شرعی دسترسی پیدا نمی کند و فقط ترخیص می دهد از حکم شرعی و تامین می کند مکلف را از عقاب**

**در ادامه ایشان به بررسی ماهیت اینها می پردازد که آیا حکم است یا حکم نیست ؟**

**ایشان م یگوید تامین عقاب که حکم نیست و روی این بحثی نداریم می ماند ترخیص که آیا ماهیتش حکمی است یا نه ؟ می گوید مشهور این است که اباحه را حکم می دانند اما ظاهرا ایشان جعل اباحه را لغو می داند و ماهیتش را حکمی نمی داند و در واقع عدم احکام چهار گانه می داند و اشکال معروف را می گوید که که خب اینطوری خیلی از امور حکم ندارند و در جواب می گوید ندارند چرا که برهان لزوم وجد حکم برای همه چیز را ثابت نمی کند**

**پس چون ایشان ماهیت این امور را حکم نمی داند لذا اینها را به عنوان عقل مستقل و منبع نمی داند و از طرفی در خدمت جعل حکم شرعی نبوده است لذا نه کاربرد آلی دارد نه کاربدر استقلالی ...**

**لذا مسائلی مانند برائت عقلیه را اداک عقل می داند اما سنخش حکمی نیست**

1. **کاربرد تسبیبی : وقتی عقل سبب می شود قاعده های کلی دال بر حکم شرعی جزئی ثات شود یعنی عقل دلیل بر دلیل می شود ولی فرقش با اولی در این است که عقل آلی در خدمت منبع حکم شرعی است اما عقل تسبیبی در خدمت حکم شرعی کلی است در واقع در حکم عقل آلی عقل در خدمت منبع است و از آن حکم شرعی را استخراج می کند اما در حکم عقل تسبیبی عقل یک قاعده کلی را بدست می آید که صدها حکم شرعی جزئی از آن استنباط می گردد**

**مثلا اگر حجیت استصحاب را عقلی بدانیم**

**قاعده لا ضرر**

**قاعده نفی حرج**

**قاعده عدم جواز تکلیف امری که در قدر طاقت نیست**

**قاعده دفع افس به فاسد**

**قاعده اولویت دفع ضرر از جلب منفعت**

**جمع بندی حرف ایشان و اشکالات :**

1. **عقل منبع از منظر ایشان فقط در ناحیه عقل استقلالی است که در قالب مستقلات و غیر مستقلات خودش را نشان می دهد**
2. **از منظر ایشان عقل ترخیصی در واقع جعل حکم نمی کند بلکه در نهایت رفع حکم می کند لذا حکم ظاهری برائت عقلی را حکم نمی داند لذا جزء عقل منبع به حساب نمی آید که جای تامل دارد**
3. **از منظر ایشان عقل تسبیبی مثل اینکه استصحاب را به حکم عقل بدانیم با اینکه حکم است و با اینکه از روایت و ..بدست نیامده است باز هم جزء عقل منبع نیست یا قواعد دیگرمانند قاعده لا ضرر و ...اگر منشا را عقلی بدانیم که ظاهرا ایشان همین نظر را دارد**
4. **با بیان ایشان وگزارشی که کردند ظاهرا مشکل فقط در عقل استقلالی است نه در تسبیبی و ترخیصی و آلی**

**بررسی مقاله استاد تاکی در باب عقل :**

**ایشان با انتقاد از وضع موجچود در تقسیم بندی عقل و نپرداختن به جوانب ماجرای عقل در روند فقاهت می فرمایند این تقسی بندی موجود باعث شده ظرفها و کارکرد های عقل در روند فقاهت مورد توجه قرار نگیرد و این عدم توجه باعث خلطهایی در باب عقل شده است لذا دسته بندی کلان ایشان که ظاهرا اصلا هم کامل نیست از قرار زیر است :**

1. **عقل فهمنده شریعت :**

مقصود از این عقل، درکی است که در روند شکل گیری فهم کلام قانونگذار و به دست اوردن مراد او تاثیر گذاراست.مدرَکات این عقل و کاربرد ان در شریعت تابع کلام شارع است یعنی عقل در این ظرف، به عنوان مخاطب شریعت شناخته میشود و منتظر بیان و خطاب قانونگذار و سپس تحلیل و فهم ان است بنابراین میتوان گفت که عقل در ظرف فهم شریعت، **تابع هنجارها و قواعد حاکم بر زبان است و ماهیت مستقلی ندارد و به عنوان یکی از عوامل فهم کلام گوینده محسوب میشود و ارزش و حجیت نتایجی که به دست میاورد، تابع قواعد زبان است بخلاف عقل در محیط قانونگذاری که کاملا با ظوابط خود وارد عمل میشود و تابع به حساب نمیاید** اگرچه با توجه به تقسیماتی که در ان صورت میگیرد محدودیت ها و ضوابط کار عقل در همان حیطه ها روشن خواهد شد.

این عقل در مراحل مختلف زبان به کار گرفته می شود **از اولین مرحله زبان یعنی وضع گرفته تا مرحله استعمال و فهم مراد.**

به عنوان مثال **در مباحث وضع عده ای از علماء قائل به استحاله قسم چهارم وضع می شوند و عقلاً ان را محال می دانند** ( مرحوم اخوند ج1 کفایه ص .... )و این بدین معناست که عقلاء اینگونه وضع نمی کنند و نمی توان در استعمالاتشان هم اینگونه فهمید و تحلیل کرد.

**در مباحث مربوط به مراد گوینده هم گاهی عقل به عنوان یک قرینه به حساب می اید و** باعث تصرف در ظهور می شود مانند ایه شریفه « ید الله فوق ایدیهم » که با توجه به قرینه عقلی عدم امکان جسمیت خداوند متعال، مراد از «ید» چیزی غیر از ظاهر ان است **اما تاثیرگذاری عقل در استظهار نیاز به ضابطه دارد و گرنه هر فهم عقلی موجب تصرف در ظهور می شود و این نکته اسیب های فراوانی را به دنبال دارد مثلا اگر با دلیل عقلی قطعی به محال بودن معاد جسمانی رسیدیم** ایا می توان با این قرینه عقلی به تصرف در ظهور ایه شریفه : « » پرداخت؟ و موارد دیگری مانند دلالات التزامی بیِّن بالمعنی الاخص و الاعم و غیره که نیاز به بررسی و دقت در نحوه دخالت انها در زبان است. تقسیمات و ضوابط حجیت و ورود عقل در حیطه فهم دین و شریعت نیاز به بررسی مستقل در مقاله ای دیگر دارد.

**ایشان بیش از این رو عقل فهمنده شریعت توضیحی ارائه نکرده اند و در همین حد اکتفا فرموده اند چرا که دغدغه اصلی ایشان عقل در حوزه قانون گذاری است**

1. **عقل در حیطه قانون گذاری :**

مقصود ازاین عقل، درکی است که در روند شکل گیری و **جعل حکم شرعی یا اجرای قوانین و امتثال صحیح انها نقش ایفا میکند** و به عبارت دیگر درک عقلی ای که در قانونگذاری و امور مربوط به قانون، تاثیر گذار است.

لذا منظور از حیطه قانونگذاری تمام امور مربوط به جعل قانون، اجرای قانون، تنظیم و ارتباط قوانین با یگدیگر و ساختار قانونگذاری میباشد و **در یک کلام هر انچه به طور مستقیم با قانونگذاری ارتباط دارد را شامل میشود.**

ورود عقل در حیطه قانونگذاری در سه مرحله قابل بررسی است. الف: عقل قبل از شریعت. ب: عقل داخل شریعت. ج: عقل بعد از شریعت.

1. **عقل قبل از شریعت :( قبل از بیان احکام شریعت مراد است نه لزوما قبل از پذیرفتن شارع و شریعت )**

**احکامی از عقل که مرتبط به قانونگذاری است لکن بستر حکم عقل، در رتبه قبل از قانونگذاری است بدین معنا که عقل به تنظیم رابطه مکلف و قانونگذار بدون توجه اصالی نسبت به نفس قانون، می پردازد.**

 **به عنوان مثال « وجوب اطاعت مولی » که در شریعت تعبیر به « اطیعوا الله ....» شده است، یک حکم عقلی است که ناظر به حقی است که مولی بر بنده خود دارد و وظیفه ای است که عبد در قبال مولای خود ایفاء می کند و این حکم، صرفا ناظر به حق مولی و وظیفه عبد است** هر چند بالتبع مربوط بهاوامر و نواهی مولاست و به تعبیری دیگر موضوع ان، دستورات و اوامر و نواهی است.

 مثال دیگر، حکم عقل به « **حرمت عمل به ظن » است کهاستناد ظنی حکم شرعی به مولی، ورود بدون اذن در حیطه مولویت مولاست و به عبارتی غصب محسوب می شود. که نقطه محوری در این حکم عقل، استناد من غیر علم می باشد و بالتبع ارتباط به نفس قانون پیدا می کند**.

بنابراین تعبیر «عقل قبل از شریعت» با توجه این نکته است که **نگاه اصالی به نفس قانون وجود ندارد و عقل با این لحاظ به تنظیم رابطه مکلف و قانونگذار می پردازد**.

1. **عقل بعد از شریعت :**

**احکامی از عقل که مرتبط به قانونگذاری است و بعد از لحاظ شریعت و نفس قانون، توسط عقل درک می شود. این احکام عقلی توجه اصالی به نفس قانون دارند و بر این محور، درک صورت می گیرد.**

به عنوان مثال **« قبح عقاب بلابیان» ناظر به تحیری است که مکلف در قبال احکام شرعی پیدا می کند** و احتمال وجود حق مولی در این میان نیز وجود دارد. که با ورود عقل، وظیفه متقابل مولی و عبد در قبال یکدیگر نسبت به حکم شرعی واصل نشده، روشن می شود.

 مثال دیگر برای این نوع از احکام عقل، « **وجوب دفع ضرر محتمل» می باشد که در ظرف خاصی نسبت به حکم شرعی مشکوک و وظیفه مکلف در قبال ان، حکمی صادر می شود.**

 بنابراین تعبیر به « عقل بعد از شریعت » ناظر به نگاه اصالی به نفس قانون و بالتبع وظیفه ای که مکلف و قانونگذار نسبت به ان دارند، می باشد.

تذکر:

این دسته از احکام عقل در راستای تعریف وتحدید رابطه عبدومولی درظرف جهل به واقع ( حکم شرعی واقعی) هستند

.عقل دراین ظرف ازیکسو باتوجه به وجود حق مولی واز سوی دیگرجهل به حکم شرعی درصدد تبیین امنیت عبد وعدم آن درمقابل مولاست وچگونگی عملکرد عبد درقبال مولی به نحوی که ایمن ازعقاب باشد را روشن میکند.

زاویه دید عقل در این قسم، وجودامنیت عبد وعدم آن می باشد و به عبارتی دقیق،عنصراصیل دراین نگاه،واقع بماهوواقع نیست بلکه تنجزوعدم تنجز حق مولی نقش کلیدی دارد

یعنی عقل به دنبال احکامی است که برعهده مکلف واردشده و او را مشمول عقاب میکند.

همین زاویه دید، باعث تفاوت **رابطه امارات با اصول عملیه شرعیه و اصول عملیه عقلیه شده است. در مباحث اصولی از ارتباط اماره با اصل عملی شرعی، تعبیر به حکومت می شود ( شیخ انصاری ) و از ارتباط اماره با اصل عملی عقلی تعبیر به ورود می شود** و ریشه این تفاوت به زاویه دید متفاوت در جعل اصل عملی شرعی و حکم عقل بر می گردد.

ایشان این را تبیین می کنند که به مقاله رجوع کنید

1. **عقل در حین شریعت :**

**احکامی از عقل که با توجه به کشف مصالح و مفاسد واقعی افعال شکل می گیرد. توضیحات تکمیلی که در بحث عقل مشرِّع مطرح خواهد شد. نامگذاری این درک عقل به عقل داخل شریعت از این حیث است که مانند وظیفه بالاصاله شارع به جعل قانون می پردازد.**

**!!! تذکر مهم :** در دوتای قبلی کان مانند شارع به حکم شرعی جدید نمی پرداخت بلکه در عقل قبل از شریعت که قواعد عقل حاکم بر روابط قانونی عبد و مولی بود که ب تبع در احکام مولی و یا در امتثال احکام ملی وارد می شد و در عقل بعد از شریعت که در واقع بعد از نگاه به قوانین شریعت بود اینجا هم عقل ادراکاتی که داشت و احکامی که داشت به عنوان حکم شرعی در کنار سایر احکام نبود بلکه ادراکاتی بود که در این روابط قانونی بین عبد و مولی بعد از امدن احکام وجود داشت

لذا بحث حکومت و ورود را مطرح کردند .

در واقع با اینکه اینجا عقل مستقلا احکامی دارد اما به عنوان عقل منبع که بیاید و جعل حکم بکند ظاهر نشده است

حال در نهایت این جای سوال است :که واقعا احکام ظاهری که در باب اصول عملیه داریم و مدرک آنها عقل است در نهایت حکم شرع ست یا نیست ؟ یعنی منجزیت و معذریت دارد یا ندارد ؟ این یکی از ریشه های بحث ایت که در نهایت ببینیم این را باید جزء عقل منبع و مستقل به حساب آورد یا نه ؟

لذا ایشان با مقدمه بالا دو کارکرد اصلی را برای عقل می شمارد

1. **عقل مشرع و حکم کننده**

**عقلی که درجایگاه شارعیت و قانونگذار قرارمیگیرد وبا درک مصلحت ومفسده فعل،مدرِک حکم شرعی است.** به عبارت دیگر عقل طریق ووسیله ای برای کشف مصلحت ومفسده ای است که قانونگذار براساس همین مصلحت ومفسده به جعل قانون میپردازد یعنی عقل به مناط وملاکی که قانونگذار برطبق ان به جعل قوانین میپردازد دسترسی پیداکرده است لذا میتوان جایگاه این قسم ازمدرکات عقل را، جایگاه قانونگذار وشارعیت،تعبیرکرد. برای تبیین این درک عقل و کاربرد ان به نکات زیر توجه شود.

**الف: تنقیح موضوع:** موضوع عقل مشرِّع، خود فعلی است که در ان مصلحت و مفسده وجود دارد بدون لحاظ علم و جهل مکلف به ان یا عروض عوارض دیگر یعنی بماهو هو به ان نگاه میشود. مانند "عدل" در قضیه "العدل حسن". در این مثال درک مصلحتی که توسط عقل صورت میگیرد بدون توجه به حق قانونگذار و مکلف است و صرفا در محدوده خود عمل و مصالحی است که بر ان مترتب است. مانند زمانی که شارع در صلاه و صوم مصلحتی میبیند و ان را به عنوان حکم شرعی بیان میکند.

**خ: !! این همان صغرای باب ملازمات عقلیه است**

ب: **تنقیح مجرا:** کارکرد عقل مشرِّع با توجه به موضوع ان، در مرحله جعل احکام و مربوط به شکل گیری حکم شرعی است. ظرف به کارگیری این درکی که در حیطه قانونگذاری شکل گرفته است صرفا در مرحله اول از مراحل شکل گیری حکم شرعی است. این مرحله همان مرحله ای است که عقل را به عنوان یک دلیل مستقل وارد علم اصول کرد و در عرض کتاب و سنت قرار داد و به عبارتی اصلی ترین کارکرد عقل برای استنباط حکم شرعی، همین کارکرد در مرحله جعل است.

نکته:

( همین مرحله است که ممکن است مورد بحث واقع شود که ایا عقل به حکم فعلی دست پیدا می کند یا به مناط؟ و اگر به مناط دست پیدا کند ایا لازم الاجرا ست یا صرفا به محبوب مولی دست پیدا کرده است؟)

؟؟ آیا این همان کبرای ملازمات است ؟

1. **تنقیح موضوع**
2. **تبیین مجرا**
3. **تبیین نوع مدرکات**
4. **عقل حاکم بر قانون گذاری :**

مهمترین خصوصیت درک عقل در این قسم، **تسلط و سیطره این درک بر نظام قانونگذاری است یعنی این درک عقل به نحوی است که مخالفت با ان، منجر به قبیح شدن فعل قانونگذار یا مکلف میشود** لذا قانونگذار در جعل قوانین و تنظیم و ارتباط بین قوانین از این عقل بهره میگیرد و از سوی دیگر ارتباط بین قانونگذار و مکلف توسط این عقل تنظیم میشود و تحت ضابطه قرار میگیرد به طوری که درک عقل در این بین، بر دو طرف لازم الاجراست. عقل حاکم بر نظام قانونگذاری را میتوان در دو قسم بررسی کرد.

1. **عقل حاکم بر رابطه قانون گذار و مکلف**

همان است که در عقل بعد از شریعت توضیحاتش را دادیم

1. **تنقیح موضوع**
2. **تبیین مجرا**
3. **تبیین نوع مدرکات**
4. **عقل توصیف کننده ساختار جعل و نظم بین قوانین**

عقلی که به تحلیل و توصیف معقول و قابل دفاع از نحوه جعل احکام میپردازد و با ابزار خود مانند دور، تسلسل، تحصیل حاصل، خلف و مانند این موارد، مانع از انحراف مسیر قانونگذاری به سمتی است که به غیر حکیمانه بودن ساختار جعل قانون منجر شود. **این مدرَک عقل، حاکم بر نظام قانونگذاری است بدین معنا که بعد از تبیین واقع و توصیف مقام جعل، مسیری را تعریف میکندکه تخلف ناپذیر است و هر قانونگذاری بخواهد خلاف ان حرکت کند به خلاف حکمت منجر میشود یعنی فعل او قبیح شمرده میشود**.

 به عنوان مثال طبق نظر ابن قبه قانونگذار در فضای انفتاح باب علم نمیتواند به سمت جعل اماره ظنی و حجیت ان حرکت کند و رفتن به سمت حجیت ظن، موجب القای مکلف در مفسده است و این کار حکیمانه نیست و عقلا قبیح شمرده میشود

یا اخذ قصد قربت در متعلق امر صحیح نیست و دور به حساب میاید. این حکم عقل در مقام توصیف نحوه اخذ شرط در ماموربه است که قانونگذار حکیم طبیعتا مخالف این حکم عقلی، عمل نخواهد کرد لذا اطلاق لفظی نسبت به قید قصد قربت در دلیل "اقیموالصلاه" صحیح نخواهد بود.

موارد عقل توصیف کننده ساختار جعل قانون در مسائل علم اصول به وفور دیده میشود که نمونه بارز ان مباحث اجتماع امر و نهی، مساله ضد، رابطه حکم واقعی و ظاهری، مصلحت سلوکیه و از این قبیل مسائل میباشند.

1. **تبیین غرض**
2. **تبیین موضوع**
3. **تبیین مجرا**
4. **تبیین مدرک عقل توصیف گر**

**نظر مختار :**

1. **اولا باید توجه داشت که این نظر طبیعتا خود دارای ضعفهایی خواهد بود چرا که اصلا در این زمینه بصورت مستقل در حد یکی دوتا مقاله و کتابهای ابتدائی چیزی بیرون نیامده و این مساله باید با زوایای خودش بررسی شود**
2. **ما سعی کردیم تا آنجا که ممکن است کمالات دسته بندی های مختلف را کنار یکدیگر بیاریم وحتما این جای کار بیشتر دارد**

**عقل گاهی قبل از فقاهت محل بحث است و گاهی حین فقاهت و گاهی بعد از فقاهت. این سه را باید تفکیک کرد که در مجموع ..... عقل داریم :**

**الف- عقل قبل از فقاهت**

عقل قبل از اینکه وارد مساله فقاهت و شریعت و احکام شریعت بشود دو کار عمده را بر عهده دارد :

1. یکی اینکه بیاید و اصل شریعت را با عقل ثابت کند و نمی شود در فضای ایمانی مساله را جلو ببرد
2. بیاید بعد از اثبات شریعت ، احکام حاکم بر روابط مولی و عبد را منقح کند ، در واقع اینها همه کشف عقل است از یک امر ثبوتی واقعی که وقتی به این مولا و به این عبد نگاه می کند احکامی را به دنبال دارد

**توضیح مطلب:**

1. **اثبات کننده اصل شریعت :(عقل هادی یا مصدق) :**

این عقل قبل از شریعت جنبه منبعیت ندارد چرا که با این عقل می خواهیم تازه به اثبات شریعت و شارع بپردازیم و بدون استفاده از این عقل نمی توان حجیت شریعت را پذیرفت .در اصطلاح بعض اساتید نام این عقل را عقل هادی یا مصدق قرار داده اند لذا عقل قبل از فقاهت، یعنی عقل است که اسلام و فقه و ... را اثبات می کند. هیچ کس در این اختلاف ندارد حتی اخباری ها و اهل سنت و ... لذا اسم آن را عقل قبل از فقاهت گذاشته اند. یعنی با این عقل است که دین اسلام اثبات می شود. برای این عقل می شود عقل هادی یا مصدق نام گذاشت.

ص 163 و ص 164 کتاب فقه و عقل آقای علیدوست به این عقل اشاره کرده است و در ذیل موارد عقل الی یاد کرده است ولی با این دسته بندی که عرض شد اگر جلو برویم کار راحت تر است

1. **عقل حاکم بر روابط قانون گذار و مکلف :**

**بیانات آقای تاکی**

احکامی از عقل که مرتبط به قانونگذاری است لکن بستر حکم عقل، در رتبه قبل از قانونگذاری است بدین معنا که عقل به تنظیم رابطه مکلف و قانونگذار بدون توجه اصالی نسبت به نفس قانون، می پردازد.

 به عنوان مثال « **وجوب اطاعت مولی »** که در شریعت تعبیر به « اطیعوا الله ....» شده است، یک حکم عقلی است که ناظر به حقی است که مولی بر بنده خود دارد و وظیفه ای است که عبد در قبال مولای خود ایفاء می کند و این حکم، صرفا ناظر به حق مولی و وظیفه عبد است هر چند بالتبع مربوط بهاوامر و نواهی مولاست و به تعبیری دیگر موضوع ان، دستورات و اوامر و نواهی است.

 مثال دیگر، حکم عقل به « حرمت عمل به ظن » است کهاستناد ظنی حکم شرعی به مولی، ورود بدون اذن در حیطه مولویت مولاست و به عبارتی غصب محسوب می شود. که نقطه محوری در این حکم عقل، استناد من غیر علم می باشد و بالتبع ارتباط به نفس قانون پیدا می کند.

بنابراین تعبیر «عقل قبل از شریعت» با توجه این نکته است که نگاه اصالی به نفس قانون وجود ندارد و عقل با این لحاظ به تنظیم رابطه مکلف و قانونگذار می پردازد.

**ب ) عقل در حین فقاهت :**

اینجا تازه شروع فقاهت است که از این جا شروع می شود، یعنی از اینجاست که باید تبعیت از خداوند کرد. اینجا یعنی عقل حین فقاهیت، عقل 11 کارکرد و 6 شعبه مهم دارد:

1. **عقل حاکم بر روابط قانون گذار و مکلف (بعد از شریعت ) : عقل ترخیصی آقای علیدوست :**
2. **عقل توصیف کننده ساختار جعل و نظم بین قوانین**

عقلی که به تحلیل و توصیف معقول و قابل دفاع از نحوه جعل احکام میپردازد و با ابزار خود مانند دور، تسلسل، تحصیل حاصل، خلف و مانند این موارد، مانع از انحراف مسیر قانونگذاری به سمتی است که به غیر حکیمانه بودن ساختار جعل قانون منجر شود. این مدرَک عقل، حاکم بر نظام قانونگذاری است بدین معنا که بعد از تبیین واقع و توصیف مقام جعل، مسیری را تعریف میکندکه تخلف ناپذیر است و هر قانونگذاری بخواهد خلاف ان حرکت کند به خلاف حکمت منجر میشود یعنی فعل او قبیح شمرده میشود.

 به عنوان مثال طبق نظر ابن قبه قانونگذار در فضای انفتاح باب علم نمیتواند به سمت جعل اماره ظنی و حجیت ان حرکت کند و رفتن به سمت حجیت ظن، موجب القای مکلف در مفسده است و این کار حکیمانه نیست و عقلا قبیح شمرده میشود

1. **عقل مشرع و حکم کننده ( این را آقای علیدوست گفت عقل مستقل -این معمولا در اصول همان محل بحث است که مستقلات عقلیه و غیر عقلیه در ذیل آن می آید )**

عقلی که درجایگاه شارعیت و قانونگذار قرارمیگیرد وبا درک مصلحت ومفسده فعل،مدرِک حکم شرعی است. به عبارت دیگر عقل طریق ووسیله ای برای کشف مصلحت ومفسده ای است که قانونگذار براساس همین مصلحت ومفسده به جعل قانون میپردازد یعنی عقل به مناط وملاکی که قانونگذار برطبق ان به جعل قوانین میپردازد دسترسی پیداکرده است لذا میتوان جایگاه این قسم ازمدرکات عقل را، جایگاه قانونگذار وشارعیت،تعبیرکرد. برای تبیین این درک عقل و کاربرد ان به نکات زیر توجه شود.

1. **عقل خادم و عقل آلی :**

عقل می تواند در خدمت دیگر منابع و دلیل ها قرار گیرد و خود جنبه استقلالی و منبعیت ندارد بلکه کمک به تثبیت سایر ادله کند ، آنها را رد کند ، تفسیر کند ، تخصیص بزند یا مقید کند با تعمیم بدهد و یا در تعارضات احتمالی وسط بیاید و کار را حل کند ، سند را تصحیح کند ، از ادله مفهوم بگیرد که در موارد زیر می توانیم اینها را دسته بندی کنیم :

1. عقل حجبت ساز : عقلی که حجیت ادله دیگر را تثبیت می کند که بعضا از حجیت قطع ، تا حجیت ظنون مانند خبر واحد و ...را به ان دانسته اند
2. عقل مفسر : عقلی که به تفسیر سایر ادله می پرداد و عامی را از عموم می اندازند و تقیید می زنند یا از خاص استفاده عموم می کنند ( ص 166 مثال فروش اصلحه به کفار )
3. عقل داور : عقلی که در تعارض ادله به داوری بین ادله می پردازد
4. عقل مصحح : عقلی که در پذیرفتن یا نپذیرفتن سند رایات بکار می رود ( چه در جرح و تعدیل راویان بر مبنای حجیت خبر قه و چه در پذیرفتن ممون صدق روایت بر مبنای حجیت خبر موثوق عقل در ادراک تحلیل کارایی دارد
5. عقل قیاسی : استفاده از عقل برای شکل دادن استدلال و قیاس است که این شایع ترین نوع آن است
6. عقل فهمنده یا عقل استظهارگیر :

مقصود از این عقل، درکی است که در روند شکل گیری فهم کلام قانونگذار و به دست اوردن مراد او تاثیر گذاراست.مدرَکات این عقل و کاربرد ان در شریعت تابع کلام شارع است یعنی عقل در این ظرف، به عنوان مخاطب شریعت شناخته میشود و منتظر بیان و خطاب قانونگذار و سپس تحلیل و فهم ان است بنابراین میتوان گفت که عقل در ظرف فهم شریعت...البته این عقل خادم و فهمنده در موارد مختلفی بروز و ظهور دارد :

بنابراین میتوان گفت که عقل در ظرف فهم شریعت، تابع هنجارها و قواعد حاکم بر زبان است و ماهیت مستقلی ندارد و به عنوان یکی از عوامل فهم کلام گوینده محسوب میشود و ارزش و حجیت نتایجی که به دست میاورد، تابع قواعد زبان است بخلاف عقل در محیط قانونگذاری که کاملا با ظوابط خود وارد عمل میشود و تابع به حساب نمیاید اگرچه با توجه به تقسیماتی که در ان صورت میگیرد محدودیت ها و ضوابط کار عقل در همان حیطه ها روشن خواهد شد.

این عقل در مراحل مختلف زبان به کار گرفته می شود از اولین مرحله زبان یعنی وضع گرفته تا مرحله استعمال و فهم مراد. به عنوان مثال در مباحث وضع عده ای از علماء قائل به استحاله قسم چهارم وضع می شوند و عقلاً ان را محال می دانند ( مرحوم اخوند ج1 کفایه ص .... )و این بدین معناست که عقلاء اینگونه وضع نمی کنند و نمی توان در استعمالاتشان هم اینگونه فهمید و تحلیل کرد. در مباحث مربوط به مراد گوینده هم گاهی عقل به عنوان یک قرینه به حساب می اید و باعث تصرف در ظهور می شود مانند ایه شریفه « ید الله فوق ایدیهم » که با توجه به قرینه عقلی عدم امکان جسمیت خداوند متعال، مراد از «ید» چیزی غیر از ظاهر ان است اما تاثیرگذاری عقل در استظهار نیاز به ضابطه دارد و گرنه هر فهم عقلی موجب تصرف در ظهور می شود و این نکته اسیب های فراوانی را به دنبال دارد مثلا اگر با دلیل عقلی قطعی به محال بودن معاد جسمانی رسیدیم ایا می توان با این قرینه عقلی به تصرف در ظهور ایه شریفه : « » پرداخت؟ و موارد دیگری مانند دلالات التزامی بیِّن بالمعنی الاخص و الاعم و غیره که نیاز به بررسی و دقت در نحوه دخالت انها در زبان است. تقسیمات و ضوابط حجیت و ورود عقل در حیطه فهم دین و شریعت نیاز به بررسی مستقل در مقاله ای دیگر دارد.

!!! مفهوم گیری و موارد اینطوری هم در اینجا جای می دهیم

.

1. **عقل مبین یا شارح :**

این عقل در مجموع از کل احکام دینی و نقلی استدلالات می کند و نتیجه گیری ها می کند و جمع بندی ها می کند که شرح و تبیین کامل می کند که نظر دین در مورد مثلا ولایت فقیه فلان چیز است. فرق این عقل با مورد اولی در این است که اولی تنها در خدمت فهم لفظ و انواع استظهارات می باشد اما این عقل در اینجا همه را در همه جا جمع می کند و تبدیل به یک نظر نهایی می کند.

1. **عقل تسبیبی :**

 وقتی عقل سبب می شود قاعده های کلی دال بر حکم شرعی جزئی ثات شود یعنی عقل دلیل بر دلیل می شود ولی فرقش با اولی در این است که عقل آلی در خدمت منبع حکم شرعی است اما عقل تسبیبی در خدمت حکم شرعی کلی است در واقع در حکم عقل آلی عقل در خدمت منبع است و از آن حکم شرعی را استخراج می کند اما در حکم عقل تسبیبی عقل یک قاعده کلی را بدست می آید که صدها حکم شرعی جزئی از آن استنباط می گردد

مثلا اگر حجیت استصحاب را عقلی بدانیم

قاعده لا ضرر

قاعده نفی حرج

قاعده عدم جواز تکلیف امری که در قدر طاقت نیست

قاعده دفع افس به فاسد

قاعده اولویت دفع ضرر از جلب منفعت

**ج) عقل بعد از فقاهت :**

        **عقل معید یا یاور یا کمک کننده:**

عقل بعد فقاهت نیز کارکردی دارد، که عقل تایید می کند. مثلا دین می گوید سنگسار باید کنید یا سگ عین نجاست است یا...، عقل انواع و اقسام شبهاتی که به دین وارد می شود را دفع می کند یعنی تایید می کند که حکم شارع مخالف من نیست. بخشی از جنس کلام از همین جنس است. تایید می کند یعنی می گوید شاید در فلان جا من دلیلش را ندانم اما خلافش آن حرفی ندارم.

**چند سوال و جواب مهم :**

1. آیا عقل ترخیصی را می توان در ذیل عقل استقلالی و منبع آورد یا نه ؟ درواقع حکم برائت عقلی ، احیتیاط عقلی اینها آیا در نهایت اگر بخواهد حکم شرعی باشد در ذیل ملازمه می آید آید یا نه ؟ اگر نه باید بگونه ای توجیه شود که خاصیت حکم پیا نکن تقریبا بیانی که آقای تاکی و علیدوست داشتند اما ظاهرا بعض از متاخرین نوع بیانشان بگونه ایست که اینها باید در ذیل مازمات بیایند تا حکم شرعی بشوند و نتیجه اش به عنوان صغرای باب حجج قرار بگیرد

نظر آقای مکارم :

أمّا البراءة العقليّة: فهي مبنية على كون قاعدة قبح العقاب بلا بيان قاعدة عقليّة لا عقلائيّة، فيستكشف من حكم العقل بقبح العقاب حكم الشارع بعدم فعلية الوجوب و الحرمة الواقعيين لو كانا في البين.

و أمّا الاحتياط العقلي: فهو حكم العقل بصحّة العقاب في صورة وجود العلم الإجمالي في الشبهات المحصورة، و كذلك في الشبهات البدويّة قبل الفحص، فيحكم العقل بفعلية الحكم الواقعي في أطراف الشبهة في الشبهات المحصورة، ويحكم في الشبهات قبل الفحص بأنّه لو كان هناك حكم واقعي كان فعليّاً يؤخذ العبد به.

و كذلك التخيير العقلي: فإذا دار الأمر بين الوجوب و الحرمة يحكم العقل بقبح العقاب لمن ارتكب الفعل أو تركه، و يكشف من هذا الطريق عدم فعلية الحكم الواقعي الشرعي، ففي تمام موارد جريان الاصول العقليّة يكشف العقل عن حكم الشرع من طريق نتيجة الحكم ، و هي ثبوت العقاب و عدمه، و الموضع الأصلي للبحث التفصيلي عن هذه الاصول هذا المقام، و لكن حيث إن عادة المتأخّرين من الاصوليين جرت على أن يبحثوا عنها تفصيلًا في مبحث مستقلّ تحت عنوان الاصول العمليّة فينبغي أن نتركه هنا و نحذو حذوهم.

نتیجه : اگر این طور شد که گفتیم نیازمند قاعده ملازمه است و می خواهیم حکم شرعی ظاهری را پیدا کنیم در این حالت باید اینها را در ذیل عقل استقلالی و مشرع و جزء انواع آن دسته بندی کنیم

1. درباره عقل تسبیبی که رسما یک حکم شرعی است باید چه بگوییم ؟

برای درک بهتر باید ببینیم آیا این دست از ادراکات عقل باید در ذیل بابا ملازمه بیایند یا نه

آقایان در انجای بحث که می رسند هر حکم عقلی را در ذیل باب ملازمه وارد نمی کنند بلکه احکامی از عقل را در ذیل بابا ملازمه می آورند که در نهایت بخواهد به عنوان یک حکم کلیفی برای مکلف به حساب بیاید و این نوع ادراکات را وارد این بحث می کنند

لذا با اینکه عقل حکم به زوجیت برای 4 می کند و یقینا هم شارع این را تایید می کند اما حیث شارع بودن شارع برای شزجیت و 4 مهم نیست و اصلا از این حیث ارتباطی به شارع پیدا نمی کند

لذا در قواعدی مانند دفع افسد به فاسد ، قاعده لا ضرر و حتی اثبات استصحاب به عنوان حکم عقلی اگر اینها را مانند ملازمه زوجیت و 4 بدانیم اینها در ملازمات و عقل استقلالی نمی آیند

ظاهرا آقایان یا به این دلیل یا به این دلیل که اینها در کبرای اسنتنباط احکام شرعی نمی آیند اینها را داخل در مسائل علم اصول نمی کنند